

## اندرز دستوران به بهدینان

این متن پهلوی یعنی ، "اندرز دستوران به بهدینان" ، نیز یکی از اندرز نامه‌های پهلوی است که جزء متن‌های پهلوی فراهم آورده<sup>۱</sup> جاماسپ جی دستور مینوچهرجی جاماسپ آسانا<sup>۲</sup> به چاپ رسیده است .

این متن از روی دستنویس‌های کهن فراهم شده و دارای هفتصد و نود واژه است و صفحه‌های ۱۲۱ - ۱۲۷ این کتاب را پر ساخته است . اختلاف نسخه‌ها در باره هر واژه در زیر صفحه‌ها آورده شده است . برای آگاهی از این دستنویس‌های کهن بایستی به پیشگفتار همان کتاب رجوع کرد .

این اندرزنامه را دستور کیخسرو و جاماسپ جی جاماسپ آسا به انگلیسی ترجمه کرده است<sup>۳</sup> و اکنون عین متن فراهم آورده<sup>۴</sup> جاماسپ آسانا با تمام نسخه بدلها و ترجمه فارسی آن از نظر خوانندگان میگذرد .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

- 
- 1- *Pahlavi Texts* edited by Jamaspji Dastur Minocheherji Jamasp-Asana, I-II. Bombay 1897. 1913.
  - 2- *Andarz-i Dastôrân val veh-Dinân*, by Dastur Kaikhusru Jamaspju Jamasp-Asa; *Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee volume* ed. J. J. Modi. Bombay 1913, pp. 84-88.

## اندرز دستوران به بهدینان

## به نام یزدان

- ۱ بهدین مردم را پیدا (ست) که دستوران گفته‌اند که مردمان را هر روز به  
 ۲ اوشبام<sup>۱</sup> سدیو پیش آید چون نسروشت<sup>۲</sup>، اشگهانی<sup>۳</sup> و انستوانی<sup>۴</sup> به دین گفته  
 شده است که پیش از آنکه خورشید بر آید<sup>۵</sup> دست به گمیز گاوان شویید (و پس) به  
 آب شویید، پس دیو نسروشت زده شود (= کشته شود) و به روان آن گونه سودمند  
 ۳ (بود) که گویی به برش نوم<sup>۶</sup> شسته‌اید. <sup>۷</sup> و چون به مان آتشان شویید و آتش نیایش کنید پس  
 ۴ دیو اشگهانی زده شود. و چون نیایش خورشید به نیروی یزدان کرده شود پس دیو  
 ناستواری (= انستوانی) دین زده شود.  
 ۵ دستوران گفته‌اند که سه (گونه مردم) اند، اندر گیتی، که ایشان را روزی  
 نبخشیده‌اند، بهستم از گیتی همی ستانند و خورند، ایشان را به تن پسین<sup>۸</sup> آماری

۱- اوشبام، هوشبام = بامداد پگاه، سرخی بامدادی ستا - *uš*، *ušah* = بامداد،  
 سرخی بامدادی (415 AiWb.) + *bām*، ستا - *bāma* = روشنی، سنج فا.  
 بام، بامداد، بامی، بامیان.

۲- نسروشت را *Nasul* L. H. Gray دیو ناپاکی و پلیدی و آلودگی (نسای،  
 مردار) یکی میدانند (نک. *The foundations of the Iranian Religions, Bombay, 1925. p. 211*)

۳- دیو تنبلی که مردم را از نماز بامدادی باز میدارد (همو ص ۲۰۱) فا = ازگهن  
 و ازگهان. "به بوسه دادن جان پدر بس ازگهنی"، شاکر بخاری، "بدی اندر جهان  
 کار ازگهانیش"، زراتشت بهرام (فرهنگ رشیدی ص ۱۰۹).  
 ۴- ناستواری، سستی.

۵- متن = *olāyēt*. لهجه شیرازی آل آمدن = برآمدن، *almdst* = برآمده  
 است. نک. Y. M. Nawabi: "The Dialect of shiraz till 9th century H. (15th AD)" (Dr. J. Unvala  
*Memorial volume, Bombay 1964. p.*

۶- برش نوم = غسل، برای برش نوم نک. روایات داراب هرمزدیار، دفتر نخست چاپ  
 بمبئی ص ۶۰۸ - ۵۸۲ و *Modi. Rel. Cer. of the Parsis. ch. 5*  
 ۷- متن = شسته‌ای. ۸- رستاخیز.



- ۶ سخت بود. یکی مردم در ایان جوش<sup>۱</sup> و دیگر اشگهان (مردم) و سدیگر دشچشم<sup>۲</sup> (مردم).
- ۷ در ایان جوشی آن گون شگفت (است) که چون مردم در ایان جوش همی خورد و همی دراید، هزاردیو به نیروی او آبستن شود، بیوردیو به نیروی او بزاید و دمیش<sup>۳</sup> زفر<sup>۴</sup> و گندگی او به گرزمان<sup>۵</sup> به پیش هر مزد شود و مزه<sup>۶</sup> چاشنی آن خورش به اهرمن و دیوان رسد و خورداد و امرداد بر تن او نفرین کنند که: تواز خورداد و امرداد بیش در ایان مخوری.<sup>۶</sup>
- ۸ ددیگر دستوران گفته اند که مردم مرگززان را به زندگان، خورش دادن آیین (است) و اشگهان (= تنبل) را (خورش) دادن آئین نه.
- ۹ سدیگر دشچشم مردم آن گونه شگفت (است) که (از بدچشمی او) خورشید و ماه را روشنی کم و آب را تازش (= جریان) کم و اوروران (= گیاهان) را رویش<sup>۷</sup> کم ۱۰-۱۱ شود. دشچشم آن بود که از نیکی کسان (او را) دشخواری بود. سرخ (یا. شور)<sup>۸</sup>

- ۱ - در اییدن = سخن گفتن اهریمنی، سنج هرزه درای و یاوه درای، ژاژ درای؛ کسی که ژاژ در آید به درگهی نشود که چرب گویان آنجا شوند کند زبان (دیوان فرخی چاپ عبدالرسولی تهران ۱۳۱۱ ص ۳۲۹) کسی که گوید من چون توام به فضل و هنر سبک خرد بود و یافه گوی و هرزه درای (همو ص ۳۷۴)؛ سخن شناسی کز و هم نعت کردن او شود زبان سخنگوی گنگ و یافه درای (همو ص ۳۸۷)؛ سنج درای = زنگ بزرگ، در ایان جوشنی و در ایان خورشنی، سخن گفتن در هنگام جویدن یا خوردن است که در دین مزدیستی گناهی است بزرگ و در فرهنگ ایرانی کاری است ناپسند. نک. "روایات داراب هرمزدیار" دفتر نخست ص ۳۵۰ و محمود طاووسی: "در ایان خورشنی و در ایان جوشنی. پژوهشنامه مؤسسه آسیائی سال ۲ شماره ۴-۱ ص ۶۵.
- ۲ - دشچشم = بدچشم، شورچشم. ۳ - دمش < دمیدن = نفس
- ۴ - زفر = دهان اهریمنی، پوزه، "شیرباز آمد و شیران همه روباه شدند همه را هیبت او خشک فرو بست زفر" (فرخی ص ۱۴۴).
- ۵ - بالستان بالست، اعلی علیین، عرش. انندراج = فلک الافلاک. برهان = آسمان، عرش اعظم، فلک الافلاک. لغت فرس = عرش، آسمان.
- ۶ - خوردن (و آشامیدن) از بخششهای خورداد و امرداد امشاسپند است.
- ۷ - متن = و بخشش و خشیدن = بالیدن، روییدن.
- ۸ - متن = *swlk* شور، سرخ.

- چشمان را آنگون پیدا است که هر کس چنین بود به، به تن و چیز خویش (است) ،  
 و بد، به آن کسان . (= تن و چیز کسان) .
- پرسید که اندر تن خرفستران<sup>۱</sup> جان که کرد ۱۲
- گفته شده است . هرمزد . و از ایرا کرد ، چه اهریمن تن خرفستر ساخت ، ۱۸
- پیمان به هرمزد درایید (= گفت) که جان اندر ایشان کن یا اینکه پیمان<sup>۲</sup> را مهر  
 نکم . و هرمزد برای اینکه بشایستگی دادستانی (= قضاوتی) بزرگ در باره<sup>۳</sup> تن پسین ۱۴
- کرده شود جان اندر تن خرفستر کرد ، چون خرفستر همی زنند ، باید گفتن که زنم ، ۱۵
- کشم ، ترک گناه را و دوستی کرفه<sup>۴</sup> (= ثواب) روان را . چون بدان آیین گفته شود ۱۶
- چند<sup>۳</sup> زنش (= کشتن) و ارزش (زنش) آن خرفستر ، گناهی که آن مردم کرده است ،  
 از بُن بشود ،<sup>۴</sup> (و) چند<sup>۳</sup> زنش آن خرفستر کرفه به بُن بود . و به هر کار و کرفه که کنند ۱۷
- این را باید گفتن که . "ترک گناه و دوستی کرفه<sup>۴</sup> روان را همی کنم" ، تا کرفه دو چندان  
 بود .
- پرسید که بر سر خوراک فراوان سر به زمین باید مالیدن یا نه؟<sup>۵</sup> گفته شده ۱۸
- است که باید . زیرا که میزد بهان که به نیروی (یا . نیرنگ) یزدان کنند تا مردمان  
 را پیش از بسیاری خواری بر سر خورش فراوان دارند (= آورند) ، اهریمن و  
 دیوان و دیوزادگان با سختی و بدی ایستند و چون بر سر خورش فراوان سر به زمین  
 نمالند (آن میزد) به زمین افزار اهرمن و دیوان رسید (= جز<sup>۵</sup> سلاح اهرمن و دیوان شود)

- ۱ - جانوران زیانمند . *رتال جامع علوم انسانی*
- ۲ - متن = *ن ن ن ن* به جای *ن ن ن ن* (شاید از روی قیاس با اسم های مصدر باشد که گاهگاه به جای *ešn* - در آخر آنها *est* - می آورند ، در فارسی هم گاه چنین واژه هایی دیده میشود ، نک. تاریخ سیستان به تصحیح ملک الشعراء بهار ، تهران ، ۱۳۱۴ ص ۲۱۲ .
- ۳ - در متن پهلوی پس از چند (د) اضافه لازم است افزوده شود .
- ۴ - از بُن = به کلی . سنج . شیرازی "ازته" . از بُن بشود = همگی و به کلی از میان برود و "به بُن بود" یعنی همگی تماما "اورا بدست آید" .
- ۵ - برای این پرسش و پاسخ آن (بند ۱۹) نک . مقاله نگارنده : "سرخلال دندان را باید به زمین مالید؟" *مجله دانشکده ادبیات (دانشگاه تهران)* سال ۱۷ شماره ۲ ص ۹۸



وهست که (= نیز گفته اند که) با آن نیرو (یا . نیرنگ) دیوان دیگر درست توان کردن .  
 پرسید که به دوزخ ، از آن هر مزد کسی گماشته شده است که روان دروندان را  
 پادافراه نماید<sup>۱</sup> یا نه .  
 گفته شده است . از آن هر مزد اندرون دوزخ کسی گماشته نشده است مگر  
 بینش یزدان تیشتر و ستویس و ووند و هفتورنگ<sup>۲</sup> . این نیز گویم که ایشان را بینش  
 آنگونه تیز است که دورترین (جای) دوزخ را آنگونه بینند ، چنان مرد (انی) که با  
 چشم بسیار بینا اندر آینه نگرند و تن خویش بینند ، ایشان بسیار بهتر بینند .  
 و اگر نه برای پناهی ایشانستی ، اهریمن و زادگانش همه روان دروندان (= گناهکاران ،  
 دروغزنان) را ، در دوزخ بمیرانندی .  
 این نیز پیدا است که دروند رابه هر گناه پل و پادافراهی (چند باید برد (ن) .  
 و هم تر از وی آن ، پل و پادافراه برد . مگر چیز آن تازیانه<sup>۳</sup> هشت لای<sup>۴</sup> (که) به  
 روان اوزند بدین گونه ، تا رستاخیز و تن پسین شود . هر روز سه بانگ از بهشت و سخن

۱ - متن پد . نمایند .  
 ۲ - این چهار اختر ، که از فرشتگان نام آور نیز هستند ، در جنگ و کشاکش میان  
 نیکی و بدی ، یاری نیکی را ، سپاهبدان چهار سوی آسمانند . تیشتر (Sirius)  
 خوراسان (= مشرق) سپاهبد ، ستویس (Antares) نیروز (= جنوب) سپاهبد ،  
 وند (Vega) خوربران (= مغرب) سپاهبد و هفت اورنگ ، ایاختر (= شمال) سپاهبد  
 است . سپاهبدان سپاهبدی نیز برایشان گماشته شده است که میخ گاه (= ستاره قطبی)  
 است . و ستارگان بیشماری نیز سپاهیان هر یک را تشکیل میدهند . نک بند هشت  
 بزرگ ص ۲۶ - ۲۷ . نیز برای آگاهی بیشترنگ . Gray, FIR ص ۱۵۹ - ۱۶۰  
 و ۱۶۶ - ۱۶۷ و ۱۴۹ .

۳ - عقوبت ، تنبیه ۴ - یعنی هم وزن آن . متن = سپهر اسی و ۵

۵ - متن = ۳  
 ۶ - آنچه به "تازیانه هشت لای ترجمه شده است در متن = در جنگ افزار ،  
 واژه دوم شاید تحریفی باشد از سپهر (= سپهر یا سپهر) به معنی جنگ افزار ،  
 سلاح ، آلت زدن . و بدین گونه که نوشته شده است آن را میتوان اسپ و یا "دیو  
 سیاه" خواند که در اینجا هیچ معنی نمیدهد .

- امشاسپندان اشنوند که . مترسید چهتان رست<sup>۱</sup> (= جسد) بازویراییم . ازیشان چندبار  
به گیتی ، سخن روان را ، دوستانه ، نیکان ، به شما گفتند و راه راست به شما نمودند و  
نپذیرفتید . و هر روز سه بار هوم به گوش گوید که رامش کنید<sup>۲</sup> و مترسید چه هوش<sup>۳</sup>  
(= مرگ) از روانتان باز دارم و روانتان هوشمند (= مرگمند) نباشد ، چنانکه تن(ستان)  
هوشمند (است) . ۲۷
- پرسید که این کرفه (کردن) و گذاشتن (= رها کردن) گناه را خود نیکی<sup>۴</sup>  
(= سود ، بخشندگی) کدام (است) . ۲۸
- گفته شده است خرفستر کشتن و آتش به داد پرهیجنتن<sup>۵</sup> چه خرفستر(ان)  
همه از تن اهریمن (اند و با این کار) اهریمن دردمند شود . (دیگر) اهلو داد<sup>۶</sup>  
(است) . اهلو دادی را که به بهان دهند ، کرفه (= ثواب) کم نیست ، بلکه (آن را)  
دوگانه کرفه بود یکی بن کار و دیگر اهلوداد<sup>۷</sup> دهی ، چه اهلو داد به گنج دادار هرمزد  
رسد . ۲۹
- پرسید که گوشت مردار چرا که نخورند؟ ۳۱
- گفته شده است . زیرا که دیوان بدان پتیاره کنند و به زیان مردمان یارد  
بودن . چون مردمان بخورند ، پتیاره به<sup>۸</sup> "مردمان رسد ، اندرتن و روان ، و (به)  
امشاسپندان ، ناسپاس ، مهر دروغ و گناهکار بوند . ۳۲
- ۳۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- ۱ - سنج . رستاخیز (= برخاستن مردگان)  
۲ - متن = کنم  
۳ - سنج . فردوسی . و راهوش در زابلستان بود . . . . . یعنی مرکش در زابلستان است .  
۴ - متن =  $xvāp(u)rik$   
۵ - پرهیختن آتش به داد یعنی دور داشتن پلیدها از آتش چنانکه در احکام دینی آمده است .  
۶ - اهلو داد یا اشوداد = بخشش به مردم پارسا ، در راه خدا نک . شایست نشایست  
فصل ۱۰ بند ۱۱ .  
۷ - یعنی ، یکی ثواب برای اصل کار که بخشش است و دیگری بخشش در راه خدا به  
مردم پارسا .  
۸ - متن = به تن مردمان ، "تن" ظاهرا "زایداست چون پس از این از آن یاد میشود .  
۹ - پیمان شکن .



پرسید که به خانهٔ مردمی که گذران بود<sup>۱</sup>، اندر سه شب گوشت تازه، چرا  
 که نخورند و چون خورند چه جدایی (= فرق)<sup>۲</sup> بود. ۳۴

گفته شده است زیرا که نسروشت پتیاره، اندر آن خانه چون بر آن جسد  
 درگذشته رسد، هر که از آن خورش بخورد آن دیونسروشت، پتیارهٔ آن (در) گذشته  
 را به تن او برساند و برای آن هوش (= مرگ) بیشتر و مردن سخت‌تر و تیزتر  
 اندر رسد و جان دادن، او را، دشوارتر بود و اندر جان کندن بدی، بر او، بیش  
 برآید. ۳۵

فرجامید (= پایان یافت) به درود و شادی و رامش.



ژرف‌نگار علم‌انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی

۱ - بمیرد، در حال مرگ باشد.  
 ۲ - متن = ج (و) = Jut(ta)rih = اختلاف، فرق، جدایی یعنی چه فرقی  
 دارد که بخورند یا نخورند.  
 ۳ - متن = برسد  
 ۴ - متن = برای آن داده،



















